

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بیان احتمالات موجود در معنای محکم و متشابه

5- محکم آن است که دلیل واضح و روشنی دارد؛ مانند ادله و براهینی که در مورد توحید، قدرت و حکمت خدای تبارک و تعالی است. در مقابل متشابه آن است که دلیل واضحی نداشته و فهم و معرفت آن نیاز به تأمل و دقت است.

مرحوم طباطبائی (قده) در رد این احتمال می‌فرماید: اگر مراد از دلیل واضح، دلیل عقلی بدیهی یا قریب به بدیهی باشد، لازمه‌اش این است که آیات الاحکام و آیات الفرائض مانند ارث از محکومات نباشند چون درباره این قبیل آیات دلیل عقلی بدیهی یا قریب به بدیهی وجود ندارد.

اما اگر مراد دلیل عقلی بدیهی نباشد یعنی دلیلی واضح از قرآن وجود داشته باشد، لازمه‌اش این است که تمام قرآن محکم شود؛ با این توضیح که قرآن کریم با وصف «كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي»^[1] توصیف شده‌است که در تعبیر «مثنائی» احتمالات مختلفی وجود دارد. از جمله این‌که تعبیر مذکور مربوط به فاتحه‌الکتاب باشد زیرا قسمتی از آن مربوط به خدای تبارک و تعالی و قسمت دیگر مربوط به تقاضای عبد است. احتمال دیگر این است که مقصود از مثنائی یعنی هر آیه‌ای از قرآن کریم شبیه، مثل یا نظیری در قرآن دارد که معنای آن را تبیین می‌کند. طبق این احتمال تمام آیات باید محکم باشند.

اصلی موضوعی در کلام ایشان وجود دارد که به نظر ما محل اشکال است؛ به این بیان که مفروض در کلام ایشان محکم بودن تمام آیات الاحکام است، حال آن‌که این آیات محل اختلاف هستند و مثلاً اخباری‌ها در مورد بعضی یا تمام آیات قرآن اشکال داشته و می‌گویند چون متشابه هستند قابل استدلال و استنباط نمی‌باشند.

6- هر چه امکان تحصیل علم به آن ممکن باشد محکم و هر چه که انسان نتوانست به مضمون آن یقین پیدا کند متشابه است؛ مانند وقت قیامت.

مرحوم علامه (ره) در رد احتمال مذکور دو اشکال بیان نموده است:

اشکال اول: ایشان ابتدا می‌فرماید: محکم و متشابه وصف برای آیه بوده و آیه آن است که دال بر معرفتی از معارف الهی باشد. ضمن این‌که توصیف قرآن کریم به هدایت و نور نیز مشیر به این مطلب است که تمام آیات قرآن کریم چنین خصوصیتی دارند. سپس می‌فرماید: در قرآن کریم آیه‌ای وجود ندارد که ممتنع الفهم باشد یعنی مضمون برخی بوسیله خود آیه و مضمون برخی دیگر را به ضمیمه سایر آیات متوجه می‌شویم. اما در رابطه با وقت قیامت یا سایر امور غیبیه، آیه‌ای وجود ندارد که دال بر این مطالب باشد.

اشکال دوم: مدعای شما یعنی محکم آن است که علم به آن امکان دارد و متشابه آن است که علم به آن امکان ندارد از خصوصیات تأویل است و چنین به نظر می‌رسد نزد شما میان متشابه و تأویل خلط شده‌است. به نظر ایشان علم به متشابه ممکن است.

چنین به نظر می‌رسد هر دو اشکال ایشان محل نظر باشد. اما درباره اشکال اول می‌گوئیم مدعای احتمال ششم این است که در محکم یقین و قطعیت وجود داشته و مکلف بوسیله آن به یقین و قطع می‌رسد که معنای مذکور با معنای لغوی آن نیز سازگار است. در مقابل متشابه که طبق بیان ایشان باید به محکم رجوع نماید، چنین نیست و از آن یقین حاصل نمی‌شود؛ در نتیجه این‌که ایشان مسئله امتناع و عدم امتناع فهم را مطرح نمود صحیح نیست چرا که مستدل نیز این مطلب یعنی قابل فهم بودن آیات قرآن را قبول دارد اما می‌گوید آیه‌ای که علم به آن پیدا شد محکم است اما آیه‌ای که علم به آن توسط نوع بشر ممکن نیست متشابه می‌باشد.

درباره جواب دوم نیز هر چند می‌توان در بدو آن را پذیرفت یعنی بگوئیم خصوصیت مذکور مربوط به تأویل است، اما این اشکال وجود دارد که به چه جهت متشابه و تأویل نمی‌توانند در این جهت مشترک باشند؛ یعنی همان‌گونه که در متشابهات علم به آن نوعاً ممکن نیست تأویل نیز چنین است.

یکی از اسرار وجود محکم و متشابه در قرآن کریم احتیاج به امام معصوم علیه السلام است؛ با این توضیح که هر چند قرآن کریم معجزه خاتم الرسل تا روز قیامت می‌باشد، اما به گونه‌ای است که بشر برای فهم آن در طول تاریخ نیاز به مبین دارد و برای همین جهت هیچ‌گاه انسان نمی‌تواند ادعا نماید که عقل من به اندازه‌ای است که می‌توانم قرآن را کاملاً متوجه شوم.

7- مقصود از محکم آیات الاحکام و مقصود از متشابه سایر آیات قرآن است؛ با این توضیح که در آیات احکام مانند «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»^[2]، «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»^[3]، «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^[4]، «أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»^[5] و... توسط آیه‌ای دیگر تصرف ایجاد نمی‌شود و کاملاً روشن هستند. اما در آیات دیگر چنین نیست و یک آیه بوسیله آیه دیگر توضیح و تبیین می‌شود.

مرحوم طباطبائی (ره) در اشکال می‌فرماید: اگر مراد از روشن شدن یک آیه توسط آیه دیگر قرینه لفظیه یا مقامیه باشد که این مسئله در آیات الاحکام نیز وجود داشته و همان‌گونه که در سایر آیات تخصیص و تقیید وجود دارد در آیات الاحکام نیز تخصیص وجود دارد.

اگر مراد از روشن بودن آیات احکام، عدم نیاز به رجوع به سایر آیات و عدم وجود ابهام در آن‌ها باشد، لازمه‌اش این است که در هیچ معرفتی از معارف الهی علم حاصل نشود؛ به این بیان که وقتی آیات الاحکام محکم باشد باید سایر آیات متشابه شود و در نتیجه آیه محکمی غیر از موضوع آیات الاحکام وجود ندارد که آیات متشابه به آن رجوع نماید. آیات احکام نیز در موضوعات مختلف مانند قیامت، صفات الهی و... قابلیت رجوع ندارد.

به بیان دیگر اگر تمام آیات احکام که محکم هستند کنار گذاشته شود، باقی آیات که متشابه هستند را نمی‌توان به آیه محکمی ارجاع داد در نتیجه راه علم به تمام معارف قرآن بسته خواهد شد.

8- محکم دارای یک تأویل و متشابه دارای تأویلهای متعدد است. مرحوم علامه (ره) در اشکال می‌فرماید: این احتمال بیان معنا نیست بلکه لفظی به جای لفظی دیگر قرار گرفته‌است؛ یعنی طبق احتمال مذکور میزانی وجود ندارد تا بگوئیم این آیه حتماً یک معنا یا چند معنا دارد.

ضمن این که طبق این احتمال تأویل به معنای تفسیر گرفته شده است حال آن که تفسیر مورد فهم همگان است اما تأویل را تنها خدای تبارک و تعالی و راسخون در علم متوجه می‌شوند.

9- محکم و متشابه مختص به قصص انبیاء است با این توضیح که اگر قصه‌ای از قصص انبیاء به صورت مفصل بیان شده باشد محکم است. اما قصه‌هایی که هر چند در موارد متعدد اما به صورت اجمالی به آن شده است، متشابه هستند.

ایشان در اشکال می‌فرماید: طبق این احتمال لازم است دایره محکم و متشابه منحصر به قصص انبیاء باشد حال آن که دلیلی بر این تخصیص وجود نداشته و تقسیم مذکور مربوط به کل آیات قرآن کریم است.

علاوه بر این تبعیت از متشابه که سبب ابتغاء در فتنه می‌شود مربوط به معنایی است که منجر به شرک یا کفر شود و این معنا اختصاص به قصص انبیاء نداشته و شامل تمام آیات می‌شود.

10- متشابه آن است که به بیان نیاز داشته و محکم مخالف آن است. این احتمال با احتمال مجمل و مبین تفاوتی ندارد و وجه ذکر مجدد آن توسط ایشان واضح نیست.

ایشان در اشکال می‌فرماید: آیات الاحکام قطعاً از محکّمات قرآن است در حالی که نیاز به بیان دارد. از طرف دیگر آیات منسوخه نیز مسلم از متشابهات هستند در حالی که نیاز به بیان ندارند.

11- به این تیمیه نسبت داده شده است که می‌گوید: محکم آن است که ایمان و عمل نسبت به آن لازم است. اما متشابه آن است که تنها باید به این عنوان که کلام الهی است به آن ایمان آورده و قابل عمل نیست.

مرحوم علامه (ره) در توضیح می‌فرماید: اگر قرار باشد این قول، قول مستقلی باشد باید بگوئیم محکم همان انشائیات است چون به دنبال انشاء عمل می‌آید و متشابه همان آیات اخباری است که به دنبال آن عمل در کار نیست.

ایشان در اشکال می‌فرماید: اگر انشائیات محکم باشند، اختصاص به آیات الاحکام داشته و غیر از آن‌ها باید متشابه شوند و در نتیجه راهی برای کسب علم وجود ندارد، همان‌گونه که در احتمال هفتم نیز این اشکال وجود داشت. اشکال دیگر این است که برخی آیات منسوخه جزء انشائیات هستند حال آن که مسلماً محکم نمی‌باشند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: شاید مراد ابن تیمیه توجیه مذکور نباشد بلکه وی ظاهر آیه را اراده نموده باشد با این توضیح که خداوند متعال با تعبیر «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» می‌فرماید: ایمان و عمل در مورد آیات محکم نزد راسخون در علم وجود دارد. اما افرادی که در قلب آن‌ها زیغ وجود دارد نباید از متشابه تبعیت نمایند و تنها به آن ایمان داشته باشند حال آن که از متشابه تبعیت نموده‌اند.

اما اشکال این است که طبق این احتمال برای آیات محکم و متشابه معیاری ذکر نشده است همان‌گونه که در احتمال هشتم نیز این اشکال وجود داشت؛ یعنی قبل از این که بحث ایمان و عمل مطرح شود باید آیات محکم و متشابه از راهی برای ما مشخص و معین شده و ضابطه‌ای برای آن‌ها بیان شود.^[6]

[1]. زمر، 23.

[2]. بقره، 183.

[3]. بقره، 43.

[4]. آل عمران، 97.

[5]. بقره، 187.

[6]. «خامسها: أن المحكمات ما كان دليله واضحا لاثنا كدلائل الوجدانية والقدرة والحكمة، والمتشابهات ما يحتاج في معرفته إلى تأمل وتدبر. وفيه: أنه إن كان المراد من كون الدليل واضحا لاثنا أو محتاجا إلى التأمل والتدبر كون مضمون الآية ذا دليل عقلي قريب من البدهة أو بديهي وعدم كونه كذلك كان لازمه كون آيات الأحكام والفرائض ونحوها من المتشابه لفقدانها الدليل العقلي اللائح الواضح، وحينئذ يكون اتباعها مذموما مع أنها واجبة الاتباع، وإن كان المراد به كونه ذا دليل واضح لائح من نفس الكتاب وعدم كونه كذلك فجميع الآيات من هذه الجهة على وتيرة واحدة، وكيف لا؟ وهو كتاب متشابه مثاني، ونور، ومبين، ولزمه كون الجميع محكما وارتفاع المتشابه المقابل له من الكتاب وهو خلف الفرض وخلاف النص. سادسها: أن المحكم كل ما أمكن تحصيل العلم به بدليل جلي أو خفي، والمتشابه ما لا سبيل إلى العلم به كوقت قيام الساعة ونحوه. وفيه: أن الأحكام والتشابه وصفان لآية الكتاب من حيث إنها آية أي دالة على معرفة من المعارف الإلهية، والذي تدل عليه آية من آيات الكتاب ليس بعامد للسبيل، ولا ممتنع الفهم إما بنفسه أو بضميمة غيره، وكيف يمكن أن يكون هناك أمر مراد من لفظ الآية ولا يمكن نيته من جهة اللفظ؟ مع أنه وصف كتابه بأنه هدى، وأنه نور، وأنه مبين، وأنه في معرض فهم الكافرين فضلا عن المؤمنين حيث قال: «تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» حم السجدة - 4، وقال تعالى: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»: النساء - 82، فما تعرضت له آية من آيات الكتاب ليس بممتنع الفهم، ولا الوقوف عليه مستحيل، وما لا سبيل إلى الوقوف عليه كوقت قيام الساعة وسائر ما في الغيب المكنون لم يتعرض لبيان آية من الآيات بلفظها حتى تسمى متشابهة. على أن في هذا القول خطأ بين معنى المتشابه وتأويل الآية كما مر. سابعا: أن المحكمات آيات الأحكام والمتشابهات غيرها مما يصرف بعضها بعضا، نسب هذا القول إلى مجاهد وغيره. وفيه: أن المراد بالصرف الذي ذكره إن كان مطلقا ما يعين على تشخيص المراد باللفظ حتى يشمل مثل التخصيص بالمخصص، والتقييد بالمقيد وسائر القرائن المقامية كانت آيات الأحكام أيضا كغيرها متشابهات، وإن كان خصوص ما لا إبهام في دلالة على المراد ولا كثرة في احتمالاته حتى يتعين المراد به بنفسه، ويتعين المراد بغيره بواسطته كان لازم كون ما سوى آيات الأحكام متشابهة أن لا يحصل العلم بشيء من معارف القرآن غير الأحكام لأن المفروض عدم وجود آية محكمة فيها ترجع إليها المتشابهات منها ويتبين بذلك معانيها. ثامنها: أن المحكم من الآيات ما لا يحتمل من التأويل إلا وجهها واحدا والمتشابه ما احتمل من التأويل أوجه كثيرة ونسب إلى الشافعي، وكان المراد به أن المحكم ما لا ظهور له إلا في معنى واحد كالنص والظاهر القوي في ظهوره والمتشابه خلافه. وفيه: أنه لا يزيد على تبديل اللفظ باللفظ شيئا، فقد بدل لفظ المحكم بما ليس له إلا معنى واحد، والمتشابه بما يحتمل معاني كثيرة، على أنه أخذ التأويل بمعنى التفسير أي المعنى المراد باللفظ وقد عرفت أنه خطأ، ولو كان التأويل هو التفسير بعينه لم يكن لاختصاص علمه بالله، أو بالله وبالراسخين في العلم وجه فإن القرآن يفسر بعضه بعضا، والمؤمن والكافر والراسخون في العلم وأهل الزيغ في ذلك سواء. تاسعها: أن المحكم ما أحكم وفصل فيه خبر الأنبياء مع أممهم، والمتشابه ما اشتبهت ألفاظه من قصصهم بالتكرير في سور متعددة، ولزم هذا القول اختصاص التقسيم بآيات القصص. وفيه: أنه لا دليل على هذا التخصيص أصلا، على أن الذي ذكره تعالى من خواص المحكم والمتشابه وهو ابتغاء الفتنة وابتغاء التأويل في اتباع المتشابه دون المحكم لا ينطبق عليه، فإن هذه الخاصة توجد في غير آيات القصص كما توجد فيها، وتوجد في القصة الواحدة كقصة جعل الخلافة في الأرض كما توجد في القصص المتكررة. عاشرها: أن المتشابه ما يحتاج إلى بيان والمحكم خلافه، وهذا الوجه منسوب إلى الإمام أحمد. وفيه: أن آيات الأحكام محتاجة إلى بيان النبي ص مع أنها من المحكمات قطعا لما تقدم بيانه مرارا، وكذا الآيات المنسوخة من المتشابه كما تقدم مع عدم احتياجها إلى بيان لكونها نظائر لسائر آيات الأحكام. الحادي عشر: أن المحكم ما يؤمن به ويعمل به والمتشابه ما يؤمن به ولا يعمل به، ونسب إلى ابن تيمية، ولعل المراد به: أن الأخبار متشابهات والإنشاءات محكمات كما استظهره بعضهم وإلا لم يكن قولاً برأسه لصحة انطباقه

على عدة من الأقوال المتقدمة. وفيه: أن لازمه كون غير آيات الأحكام متشابهات، و لازمه أن لا يمكن حصول العلم بشيء من المعارف الإلهية في غير الأحكام إذ لا يتحقق فيها عمل مع عدم وجود محكم فيها يرجع إليه ما تشابه منها، و من جهة أخرى: الآيات المنسوخة إنشاءات و ليست بمحكمات قطعاً. و الظاهر أن مراده من الإيمان و العمل بالمحكم و الإيمان من غير عمل بالمتشابه ما يدل عليه لفظ الآية: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، ... وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا، إلا أن الأمرين أعني الإيمان و العمل معا في المحكم و الإيمان فقط في المتشابه لما كانا وظيفتين لكل من آمن بالكتاب كان عليه أن يشخص المحكم و المتشابه قبلًا حتى يؤدي وظيفته، و على هذا فلا يكفي معرفة المحكم و المتشابه بهما في تشخيص مصداقهما و هو ظاهر.» الميزان في تفسير القرآن، ج3، ص: 34 تا 37.